

و هر چند پیش خورند در حبت و حوی او رخ افروز برین  
نه آن مو نمند که در دونه حریص او خردمند بزرگ بدگری  
نوشت **رباعی** جانکه در در پس از بروم یاد طلب داده  
اگر بروم آن آجام لبالم که کرد و بختی بکجوه شود زیادت از  
خود بروم او در جواب که **سفر شربت لعلک** سالکند  
فانقد الشراب ولا ریت یف **رباعی** من بجز کرم شربت لب  
پایاب با آن ای ساقی تشنه بی را در یاب **عزالت** حیات  
میخیزم با دانه تاب **نماده** شود تمام نفس سیرا و از جمله  
رفع برده جیا و حشمت و زوال حجاب است و پس در هفت  
چون یک محبت استیلا باید محبت همه روی بر تابد بر ساط  
این طاشیند و در این از هر چند آن در **چند رباعی**  
خوش آنکه شوم است بوی که درم کسنگ آیم باه روت  
نکرم که حقه عمل در شانت تو نم که حلقه زلف مشک بویت نیم  
**سنگ** نکتة در او امع محبت لباس صورت چند خنوتو اندود  
**دل** آنکه آرد در بدایت حال بواسطه اعمال آتات حسن و جمال

از محبتش بمقتضای رسیده و از جزئیات کلیات را در بسته  
بس او را که معانی خرد و زین صورت را تو نغش با لوف طبع او  
از خلاف آن کند مکه که قوت فهم او با آن نرسد و طاقت او  
را که آن نیاز و **رباعی** هر چند ترا از جفا کاری نیست درین  
تشار دل از بی نیست **ب** برده مپوی عاشق خود مکه ز کوش  
طاقت آنکه برده بر او از نیست **یک** آنکه در ادای معانی دل  
صورتها منصفه برده و رنوا نند اما جز کم بدیس صورت  
مؤدی کرد و دفعه آن عام باشد و فایده آن عام **رباعی** معنی  
دل هر را بدین هم **من** است که مده فرزند کین **عزم** لیکن  
صورتش جلوه و همدانما برده بر دیده صورت بین هم  
**و بسیار** باشد که صورت پرست را این است که بعضی معانی  
در لباس نمودار شده باشد با ستمخ آن میل افتد و جمال معنی  
از برده صورت پر تو اندازد و فهم او را نیز کرد اند و سپر او را  
لطیف سازد و صورت که برود و مغز او نیز **رباعی** بکس  
کشیده برده پیوده **نخ** ناکه جویش فرود دمای کج **بکس** که  
بهمه